مروری بر رمان «پرده آهنین» از علی شروقی

آینه‌ای مقابل ناخودآگاه مخاطب*

محمدمعین شرفایی

علی شروقی در نویسندگی تمرکزش را بر جامعه و حواشی آن گذاشته است و در آثارش به بزرگنمایی بخش‌هایی که از نظر همگان دور مانده می‌پردازد. او مثل کارآگاهی با ذره‌بین موضوعات خاصی را از دل جامعه بیرون می‌کشد و در قالب داستانی خاص برداشت‌هایش را از آن موضوعات و هدفش از طرح آن‌ها را بیان می‌کند.

اولین اثر داستانی علی شروقی مجموعه داستانی به نام «شکار حیوانات اهلی» است که شروع محکمی در کارنامه او به حساب می‌آید؛ این مجموعه شامل سه داستان کوتاه به نام‌های «پشت مرغداری حسن فریدونی»، «شکار حیوانات اهلی» و «سمت انقلاب» است. این سه داستان انگار آینه‌ای دورنما از آینده کاری علی شروقی است، زیرا این داستان‌ها بن‌مایه رمان دارند و ذهنیت نویسنده در این مجموعه تا حدودی به سمت رمان گرایش دارد؛ از شخصیت‌ها و مکان‌های متعدد گرفته تا تعلیق و گسترش طولانی. اما با این حال داستان‌های کوتاه مجموعه «شکار حیوانات اهلی» در قامت داستان کوتاه نیز

جایگاه ویژه‌ای دارند. این مجموعه داستان نامزد جایزه ادبی هوشنگ گلشیری و جایزه مهرگان ادب شد.

بعد از انتشار مجموعه داستان موفق «شکار حیوانات اهلی» علی شروقی با انتشار دو رمان به نام‌های «مکافات» و «معجون مکانیک» رسماً هم روند صعودی خودش را در داستان‌نویسی ادامه داد و هم خود را به عنوان یک رمان‌نویس حرفه‌ای به جامعه ادبیات معرفی کرد.

اما رمان سوم این نویسنده، به نام «پرده آهنین»، نسبت به دو رمان قبلی بیشتر دیده شد و مورد استقبال عموم و منتقدین قرار گرفت. به مناسبت برگزیده شدن این اثر در دهمین دوره جایزه ادبی «هفت اقلیم» در بخش رمان، مروری بر آن خواهیم داشت.

خلاصه داستانِ رمان:

پیش از ورود به جزئیات داستان، یادآوری این نکته لازم است که تحول نقش به‌سزایی در رمان «پرده آهنین» دارد و انگار کلید رمان برای عبور از پرده آهنین همین تحول است. حامد، شخصیت اصلی رمان، سرگذشت خود را این‌گونه آغاز می‌کند:

«از مجموع مایملک کودکی که زیاد هم نبود فقط این مینی‌کار کاماروی قهوه‌ای را نگه داشته‌ام. تنها هدیه تولد گرانقیمتی بود که از پدر و مادرم گرفتم. کاملاً بی‌دلیل آن سال،

سالِ ۱۳۶۶ مصادف با یازدهمین سال تولدم، به طرزی شگفت‌انگیز عزیز شده بودم. شلوغ‌ترین جشن تولد عمرم را برایم گرفتند و حسابی عزت‌تپانم کردند...»

این جملات شروع قصه است. در ادامه می‌خوانیم که راوی تصمیم گرفته مینی‌کار کامارو را بفروشد اما مزه مزه کردن خاطره‌ای مربوط به دوست پدرش – مردی که یک‌دفعه متحول شده بوده – سبب می‌شود راوی از فروش آن اسباب‌بازی کوچک صرف نظر کند.

حامد روزنامه‌نگار است و علاقه بسیاری به کتاب و فیلم و موضوعات هنری دارد. مرور می‌نویسد، نقد و مصاحبه می‌کند و با این حال چندان نتوانسته در کارش بدرخشد. قصه از آنجایی جرقه می‌خورد که در بساط کتابفروشی یک کتاب افست نایاب به نام «شیر و سایه» از نویسنده‌ای مشهور به نام جهانگیر فاتحی پیدا می‌کند و می‌خرد. در جهان قصه «پرده آهنین» جهانگیر فاتحی نویسنده بسیار مشهوری است که آثارش به صورت افست فروش می‌رود و مدت‌هاست کسی از این نویسنده معروف خبری ندارد. کتاب «شیر و سایه» کتابی است با نثر به‌خصوص و فرمی نو که در ادبیات فارسی ممتاز است و حامد بسیار مشتاق است این کتاب را بخواند. یکی از دلایل مهمی که حامد علاقه پیدا کرده آثار این نویسنده را بخواند مفقود بودن بی‌دلیل اوست.

حامد بعد از خرید کتاب به کافه نادری می‌رود. در کافه دو نفر برای یکدیگر شعر می‌خوانند و بعد از ورود حامد یکی از آن‌ها بی‌مقدمه درباره رمان «شیر و سایه» که حامد مشغول خواندن آن است سوال می‌پرسد و سرِ میز حامد می‌آید. این شخص احمد امیدوار

است؛ شاعری که دانش ادبی بالایی دارد اما در ادامه می‌خوانیم که عمر خودش را تباه و دانش بالای ادبی‌اش را حرام کرده است. احمد امیدوار مقدمه‌ای می‌شود برای ورود راوی به جریان پیچیده و عجیب جهانگیر فاتحی. او بعد از اینکه متوجه علاقه حامد به جهانگیر فاتحی می‌شود و درمی یابد که حامد روزنامه‌نگار است، می‌گوید ارتباط بسیار دوستانه‌ای با جهانگیر فاتحی دارد. گُل از گُل حامد می‌شکفد؛ چرا که بر سرِ مصاحبه با جهانگیر فاتحی بین مجلات و روزنامه‌ها رقابت است، اما تابه‌حال کسی نتوانسته با او مصاحبه کند. او چهل سال است که ناپدید شده و این مصاحبه می‌تواند زندگی هر روزنامه‌نگاری را زیر و رو کند. گویا بخت درِ خانه حامد را زده است.

حامد بعد از مواجهه با احمد امیدوار شروع به خیالپردازی می‌کند و از اهمیت این مصاحبه می‌گوید؛ مصاحبه با شخصی که چهل سال است کسی نمی‌داند کجاست.

احمد امیدوار با حامد شرط می‌کند که باید بخشی از حق‌الزحمه انتشار این مصاحبه به او برسد و مدام از حامد برای دیدار با جهانگیر فاتحی پول می‌گیرد و حامد هم، که اهمیت این موضوع را درک کرده، مدام در حال کمک مالی به احمد امیدوار است.

بعد از چند روز ترتیب ملاقات داده می‌شود. حامد به خانه جهانگیر فاتحی می‌رود و با پرستار جهانگیر خان روبرو می‌شود؛ پرستاری جوان به نام پرنیان که هوش از سر حامد می‌برد. در دیدار اول امکان مصاحبه با جهانگیر خان، به دلیل کسالت، فراهم نمی‌شود. اما

حامد وارد رابطه‌ای گنگ و عجیب با پرنیان می‌شود. پرنیان ابتدا سعی دارد حامد را حفظ و او را شیفته خود کند، اما ورق برمی‌گردد.

از طرفی حامد در زندگی مرشدی دارد که مهناز، دختر عمه اوست. او قبلا عاشق مهناز بوده اما حالا دوستی‌شان صمیمانه ولی عاری از عشق است. حامد تمام جزئیات زندگی‌اش را برای مهناز تعریف می‌کند و به‌نوعی این رفاقت در کنار جریانات و موقعیت‌های رمان به‌خوبی برای حامد گره‌گشا می‌شود.

حامد چندبار دیگر هم به خانه جهانگیر فاتحی می‌رود اما موفق به دیدار با جهانگیر خان نمی‌شود. از آن سو احمد امیدوار، که حالا با حامد دوست شده، می‌گوید کسالت جهانگیر خان برطرف نشده و بهتر است مصاحبه به صورت مکتوب انجام شود. این موضوع شک حامد را برمی‌انگیزد. از آن سو پرنیان، پرستار جهانگیر خان، نیز با حامد سرد شده است. یک روز که حامد به خانه جهانگیر فاتحی می‌رود و باز هم امکان مصاحبه فراهم نمی‌شود، پرنیان به او می‌گوید که می‌خواهد رازی را فاش کند. پرنیان می‌گوید مطمئن است که این آدمی که در این خانه است و امیدوار «جهان» صدایش می‌زند، نویسنده نیست. حامد همچنین از پرنیان می‌شنود که احمد امیدوار او را برای پرستاری به جهان معرفی کرده است. پرنیان نمی‌داند اسم واقعی کسی که از او پرستاری می‌کند چیست.

تا اینجای قصه ما می‌فهمیم که این بازی‌ها زیر سر احمد امیدوار بوده تا بتواند پولی به جیب بزند. این نقطه اوج اما زمانی به کشف و شهود می‌رسد که حامد به‌طور اتفاقی

کتاب‌های امضای شده جهانگیر فاتحی را در مطب پزشک قلب و عروقی به نام دکتر ظهوری می‌بیند. با دکتر در این باره صحبت می‌کند و به سرنخ موثق‌تری می‌رسد: یک کتابفروش قدیمی به نام منوچهر، که با بسیاری از نویسندگان ایران حشر و نشر داشته است.

حامد و مهناز به بهانه تحقیق درباره زندگی فاتحی سراغ منوچهر می‌روند و می‌فهمند که بعد از ناپدید شدن او چند نفر سعی می‌کنند خودشان را به نام او جا بزنند؛ اما در نهایت جهانگیر فاتحی ناپدید می‌شود و معلوم نیست چه بلایی سرش می‌آید. در این بین نام احمد امیدوار هم به زبان منوچهر می‌آید.

در طول رمان ما می‌فهمیم که احمد امیدوار توانایی عجیبی در تقلید صدا و تقلید امضا و نوشتار دارد. این اطلاعات به صورت بسیار نامحسوس به خواننده داده می‌شود و در ملاقات با منوچهر این موارد یادآوری می‌شود.

در اواخر رمان می‌بینیم که گرچه انگار راوی نمی‌خواهد بپذیرد که جهانگیر فاتحی واقعاً آنی نبوده که به او وعده داده شده بود، اما مخاطب سرانجام همان چیزی را می‌فهمد که راوی دریافته است.

مروری بر ساختار رمان:

نام رمان یادآور سقوط دیوار برلین در ۱۱ نوامبر ۱۹۸۹ و فروپاشی کمونیسم و برافتادنِ پرده حائل میان کشورهای کمونیستی و غرب است. در طول رمان هم با نمادهای گوناگونی از برافتادن پرده و دیدن واقعیت روبه‌روییم.

رمان «پرده آهنین» ساخت آهسته و سر راستی دارد. قصه در برخی صحنه‌ها دچار پیچش‌هایی می‌شود که حل آن به عهده مخاطب می‌ماند و این یکی از نقاط قوت این رمان است.

اما از دیگر نکاتی که باید به آن اشاره کرد شخصیت‌پردازی این رمان است. موضوع و مضمون رمان واضح است و اتفاقات و حواشی در آن، همه و همه در گروی شخصیت‌پردازی است. شخصیت‌ها در این رمان همگی هدف مشخصی دارند و می‌شود گفت هر کدام با ذهنیت‌ها، عواطف و نظرهایی کاملاً مختلف و متفاوت به سوی یک مسیر حرکت می‌کنند که البته نوع رسیدن‌ها متفاوت است. برای مثال موضوع پر اهمیت مصاحبه با جهانگیر خان فاتحی از نظر احمد امیدوار یک مورد کاسبکارانه است. یا پیچش‌های شخصیتی مثل پرنیان و از آن سو مهناز و مادر مهناز نیز گویای همین امر است که موضوع‌ها مشترک است اما دیدگاه‌ها متفاوت و این با نمایاندن شخصیت‌هاست که در ذهن مخاطب ماندگار می‌شود.

حتی جهان خان (منظور در اینجا همان شخصیتی است که پرنیان از او پرستاری می‌کند و جهانگیر فاتحیِ منظور نظرِ حامد نیست) در همان نقش کوتاه تصویری عمیق از نوع شخصیت‌پردازی و اهمیت شخصیت در این رمان را در ذهن مخاطب طنین‌انداز می‌کند.

مثال دیگر از شخصیت‌های کوتاه اما ماندگار این رمان شخصیت جگرکی یا دکتر ظهوری یا شخصیتی است که در حال کندوکاو صندوق صدقات است. انگار شخصیت‌ها در این رمان فضاسازی را زیر بال خود می‌گیرند و برای ما تصاویر آشنایی را رقم می‌زنند و این یکی از شاخصه‌های رمان است.

به طور کلی ما چهار شاخصه اصلی برای ساختمان رمان در نظر می‌گیریم:

یکم: شخصیت‌پردازی، **دوم**: صحنه‌پردازی، **سوم**: فضاسازی و **چهارم**: دیالوگ.

در رمان «پرده آهنین» شخصیت‌پردازی با وسواس و دقتی درخور توجه انجام شده و از آن چهار شاخصه، شخصیت‌پردازی جای مهمی را اشغال می‌کند.

در این رمان شخصیت‌ها تاریخ ایجاد می‌کنند. تاریخ هر سرزمینی آبستن بسیاری از اتفاقات و رویدادهای عجیب است که انسان آن‌ها را خلق کرده و حتی به آن‌ها دامن زده است. در این بین برخی شخصیت‌ها جهان‌هایی به وجود آورده‌اند که نمونه‌های آن دور از ذهن نیست و این نمونه‌ها در ناخودآگاه مخاطب حی و حاضر است و ما با خواندن این رمان آن شخصیت‌ها را درک می‌کنیم و حتی این‌همانی‌های متفاوتی را با نمونه‌های واقعی پیدا می‌کنیم.

از دیگر نکاتی که در این رمان به چشم می‌آید روند ساختاری و فُرمیک قصه است. «پرده آهنین» در وهله اول رمانی قصه‌گوست. راوی شتابزده عمل نمی‌کند و سعی دارد که موضوعات را با حداقل تزئین کلمات جلو ببرد. البته در خلال رمان کلمات و اصطلاحاتی به چشم می‌آید که دقیقاً از همان شخصیت‌پردازی قوی رمان برمی‌آید. در کنار واژگان ادبی، رفتارها و اصطلاحاتی نیز وجود دارد که رمان را به تعادل درستی می‌رساند. در مورد روند فرمیک روایت رمان، نویسنده سعی کرده است قصه را تا حد امکان ساده تعریف کند و حتی در بخشی از رمان که حامد در حال مطالعه کتاب «شیر و سایه» است این نکته بیان می‌شود که قصه را می‌توان ساده تعریف کرد و حتی در برخورد با نویسنده و منتقدی این مورد دوباره تکرار می‌شود. اما شخصیت حامد انگار بین این دوراهی مدام به این سو و آن سوی مرز کلمات و اصطلاحات و خود واقعی‌اش می‌رود و می‌آید. گاهی نثر ساده و بی‌آلایش می‌شود و گاه به سمت نثر آهنگین می‌رود که خب این موارد تعمدی است و پیامی دارد که همان دوگانگی شخصیت در پیشبرد روند قصه است.

در مجموع می‌توان گفت که رمان «پرده آهنین» از چند عنصر متفاوت بارز بهره می‌برد که این اثر را خاص‌تر می‌کند: اولین عنصر متفاوت روزنامه‌نگار بودن راوی است. راوی این رمان روزنامه‌نگار است و حواشی و جزئیات روزنامه‌نگاری و جهان ادبیات را کاملاً و بدون خودسانسوری بیان می‌کند. این درحالی‌ست که علی شروقی خود روزنامه‌نگار است و آگاه نسبت به جریانات موجود در این عرصه و کم‌تر نویسنده‌ای در ادبیات ما وجود داشته که این‌گونه به انتقاد از حرفه شخصی‌اش و بازنمایی آن بپردازد. همچنان‌که مثلاً یک

پزشک هم هیچ‌وقت از حواشی کاری‌اش سخن به میان نمی‌آورد یا یک مهندس نمی‌آید اعتراف کند که فلان ساختمان را چه‌قدر سرسری ساخته است. اما این جهان ادبیات است که می‌شود در آن تاخت‌وتاز کرد و همه‌چیز را گفت و حتی به انتقاد از حرفه خود پرداخت و این عنصر تفاوت باعث شده رمان «پرده آهنین» متفاوت با آثار دیگری بشود که در آن‌ها از این امکانِ موجود در جهان ادبیات استفاده نمی‌شود.

دومین عنصر متفاوت در این رمان این است که «پرده آهنین» از فصل‌های کوتاه تشکیل شده و در آن پیچش‌های قصه و معنا و تعلیق همه در خدمت داستان است و خواننده را سردرگم نمی‌کند و این سبب می‌شود خواننده بتواند از خواندن رمان لذت ببرد. این روند و ساختار قصه کار هر نویسنده‌ای نیست. اصولاً راحت نوشتن و دوری از پرطمطراق‌گویی خود هنری است که نیاز به تمرین دارد. اینکه سعدی شیرازی در گلستان با دو خط داستانی ماندگار برای ما خلق می‌کند بدون شک الگویی است که نویسنده «پرده آهنین» آن را رعایت کرده است. البته این کم و گزیده‌گویی سبب نشده که رمان کم‌حجم شود و نویسنده هم به طول رمان نظر داشته و هم به عمق قصه.

سومین و آخرین عنصر متفاوت در این رمان به بافت قصه برمی‌گردد. اصولاً بافت قصه در ادبیات معاصر ما همیشه مورد توجه منتقدین و نویسندگان بوده است اما این پرداخت و صیقل دادن رمان، کاری است که معمولا نویسنده از آن عاجز می‌شود. برای مثال ما رمان‌هایی خوانده‌ایم که خوب شروع نشده اما پایان‌بندی جالبی داشته است یا بالعکس.

این بالانس یا ساخت تار و پود قصه برمی‌گردد به دانش ادبی نویسنده. منظور تا حدودی همان شروع، میانه و پایان است اما نه به‌صورت کلی بلکه با تأکید بر جزئیات. ما در این رمان به قسمت‌هایی می‌رسیم که انگار راوی نمی‌خواهد یک سری از موضوعات را بپذیرد یا اینکه از درک موضوع عاجز است ولی مخاطب می‌فهمد. برای مثال همان اشاره به پایان‌بندی و ملاقات با منوچهر. خب ما در نیمه‌های رمان دریافتیم که خبری از ملاقات با جهانگیر خان فاتحی نیست اما از آن سو مکاتباتی با فاتحی برقرار می‌شود و سپس می‌فهمیم که احمد امیدوار استاد تقلید است و البته آگاه بر امور ادبیات و حتی پل ارتباطی حامد با جهانگیر خان. این مورد همان بافت است. شخصیت حامد برای ما همه‌چیز را برملا نمی‌کند اما همین که به موضوعی پی نمی‌برد ما را هم به بیراهه می‌کشاند و این در حالی است که ما حدس زده بودیم جریان از چه قرار است و این‌ها همان جزئیات است که در رمان رعایت شده است. تصور ما از تعلیق چیست؟ تعلیق یعنی کش‌دادن؟ این کلیت تعلیق است اما وقتی شخصیت موضوعی را درنیافته ولی خواننده آن را دریافته است، ناچار ذهن مخاطب، حرف راوی را می‌پذیرد و وقتی آخر سر می‌فهمیم که حق با ما بوده دیگر رمان تمام شده و تعلیق به این صورت کاملاً در لایه زیرین رمان قرار گرفته است.

در چند سال گذشته تعلیق و شخصیت‌پردازی معطوف شده بود به داستان‌های پلیسی و روانکاوانه اما رمان «پرده آهنین»، به عنوان یک اثر جامعه‌شناسانه، مواردی چون سیاست، تاریخ و حتی اخلاق را هم دربرمی‌گیرد. قرار نیست شخصیت برای ما بازگوکننده عواطف و احساساتش باشد، بلکه باید مخاطب این موارد را پیدا کرده و به شخصیت

نسبت دهد و این یعنی شخصیتِ باز؛ یعنی شخصیتی که برای کامل‌شدن، از تخیل ما کمک می‌گیرد و این ما هستیم که حامد، احمد امیدوار و حتی جای خالی جهانگیر فاتحی را می‌سازیم.

*این مقاله اولین بار در روزنامهٔ «شرق» منتشر شده است.